

متن پیاده سازی شده جلسه نهم خارج فقه سیاسی 28 آبان 1399

صفحات : 51 و 52

بسم الله الرحمن الرحيم

جایگاه رأی مردم و نهادهای پدیدآمده با رأی مردم در تشکیل و اداره ی حکومت

چند سؤال شده است. گفته شده است که اگر روایتی صادر شد از معصوم ع و هیچ قرینه ای نبود که آیا امام به عنوان مبین شریعت این مطلب را فرموده اند یا جهتی غیر از آن، چه می کنید؟

ما گفتیم مشهور می گویند اصل در بیان شریعت بودن است منتهی ما به این اصل نرسیدیم هرچند غالب در کلماتی که از ائمه صادر می شود بیان شریعت است یعنی قرینه وجود دارد لذا در ادامه سؤال شده است که اگر

یک مرتبه ما غلبه را می گفتیم و می گفتیم چشممان را می بندیم و برای بیان خلاف بیان شریعت به دنبال دلیل می گردیم اما یک مرتبه نمی گوئیم غلبه اصل می سازد، اگر بخواهیم بگوئیم غلبه اصل می سازد مشکل است مگر این که به مرز اطمینان برسد، اگر واقعا کسی به اطمینان برسد برایش کفایت می کند ولی غلبه آنقدر نیست که ما را به اطمینان برساند به طوری که اگر هیچ جهتی نبود ما حمل بر بیان شریعت کنیم. به تعبیر دیگر حتی اگر غلبه غالبی هم باشد که انسان به اطمینان برسد باز به خاطر مفاد حکم است یعنی مهم این است که چون اصلی چنین داریم یا خود مفاد مثلاً طیف وسیعی از روایات ما که تعبدی هستند، این ها خودشان قرینه هستند و خود تعبدی بودن قرینه است چون از خارج می دانیم که احکام تعبدی کمتر زمان و مکان باعث تغییرش می شود. می آیم در کلماتی که مفاد عقلی عقلایی دارد، باز خود این می شود قرینه یعنی جایی نیست که قرینه نباشد، همیشه این قرینه وجود دارد و لذا مواردی که ما حمل بر بیان شریعت نمی کنیم می گوئیم آقایان اگر توجه می کردند قرینه بر عدم بود، چرا توجه نکرده اند؟ مثل روایات باب کفالت. این است که ما اصل نمی گوئیم چون موردی نداریم که تھی باشد ولی عملاً هم در مسیر مشهور قدم برمی داریم.

یکی از آقایان نوشته اند که شما فرمودید از حکم حکومتی هم می توان حکم شرعی استفاده کرد، این درست نیست، از حکم حکومتی بما هو حکم حکومتی نمی توان استنباط کرد، مواردی که می شود می دانیم حکم شرعی چیست ولی در غیر قضاوت ها مثل همین جا بیان شرائط قاضی نمی توان الگو برداری کرد.

من به این دوستان می گویم قدری آرام تر صحبت شود، جازمانه صحبت شده است. حکم حکومتی بما هو حکم حکومتی ما هم نمی گوئیم اما می گوئیم مواردی که حکم حکومتی وجود دارد اگر بدانیم مصلحتش و مناطش دقیقاً می توانیم الگو برداری کنیم اصلش را یا حتی کیفیتش را مثل جعل مالیات برای اسب اصیل و اسب غیر اصیل در این جا ممکن است کسی ادعا کند که برای نیاز حکومت و ما هم ردش نمی کنیم منتهی نگوید برای اسب اصیل دو دینار و برای اسب غیر اصیل یک دینار ولی اصلش را می توان الگو برداری کرد از این جا می توانیم حکم شرعی استنباط کنیم یعنی خواستگاه ما از این روایت برای حکم شرعی است اما ما گفتیم بما هو حکم حکومتی که کسی به ما نسبت بدهد؟ یعنی اگر کسی گفت از احکام حکومتی گاه می شود استنباط احکام کرد، یک کسی بگوید بما هو حکم حکومتی و موقت؟ پاسخ می دهد نه. پس این را اگر به ما نسبت می دهید درست نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

مسأله ی چهارم: جایگاه رأی مردم و نهادهای پدیدآمده با رأی مردم در تشکیل و اداره ی حکومت

ما الان جلسه ی 33 هستیم، دو سال قبل 24 جلسه بحث کردیم، سال گذشته بحث نکردیم و امسال دو مرتبه شروع کردیم، در

این 32 جلسه ما سه مسأله را پی گرفتیم. یک مسأله: مشروعیت یا عدم مشروعیت، پس از مشروعیت و جوب یا عدم جوب، پس از جوب، و جوب مطلق یا مشروط تشکیل حکومت در عصر غیبت بر اساس شریعت. از همین جا معلوم است که مسأله ی اول یک مسأله نبوده و پله پله مسائل متعدد مطرح شد. مسأله ی دوم: آیا حکومت اسلامی یک فرم دارد، یک شکل دارد مثلاً همین شکل فعلی یا این که می تواند فرم های مختلف داشته باشد. خلاصه ی رأی ما این شد که یک فرم ندارد و می تواند فرم های متعدد داشته باشد. مسأله ی سوم: عدم ولایت احد علی احد با آثاری که بر آن مترتب است منتهی این مسأله را ما در فقه قضا مطرح کردیم و در فقه سیاسی، امسال، جلسه ی اول خلاصه اش را گفتیم. اما مسأله ی چهارم:

این مسأله اهمیتش معلوم است. از مسائل بسیار مهم در فقه سیاسی است، زیربنایی و دنباله دار است. چون وقتی این مسأله مطرح می شود به دنبالش به صورت مرتب سؤال می آید. این مسأله دو بخش دارد، من می خواستم آن دو را جدا کنم اما دیدم آنقدر مشترکات در بحث دارد که اگر بخواهیم آن ها را جدا کنیم یا باید در بحث اول قسمتی از بحث را بگذاریم که در بحث دوم بررسی شود که می طلبد در همان جا بررسی شود یا در بحث دوم تکرار کنیم یا مرتب حواله دهیم لذا من تصمیم گرفتم این دو، یک مبحث باشد که دو بخش دارد.

در بخش اول از جایگاه رأی مردم در نظام اسلامی صحبت می کنیم. ما در این جا عهده دار نظام های غیر اسلامی نیستیم. نظام اسلامی به همان شکلی که در مسأله ی اول گفتیم یعنی نظام اسلامی بر اساس شریعت در عصر غیبت همچنین در مسأله ی دوم گفتیم یعنی در شکل های مختلف. اینجاست که سؤالات متعددی سرازیر می شود. آیا مراجعه به رأی مردم لازم است؟ اگر لازم است بنیان مشروعیت است یا مقبولیت؟ اصلاً ماهیت رأی مردم چیست؟ مردم وکالت می دهند به حکام و کارگزاران نظام یا یک ماهیت جدیدی غیر از وکالت است؟ اگر وکالت است با لوازم شرعی اش؟ چون وکالت عقد جائز است و هر زمانی می توانند وکیل را عزل کنند.

یکی از بحث هایی که مبهم است، نهاد وکالت در فقه ما است. حتی در مباحث غیر سیاسی مثل این که یک کسی دیگری را وکیل کند آیا می تواند هر زمانی که خواست او را عزل کند؟ ممکن است برخی از موارد را ملتزم نشویم مگر این که بگوییم اگر او را عزل کرد باید هر نوع خسارتی، هر نوع مشکلی پیدا کرد باید موکل جبران کند، اگر ملتزم شدیم اشکالی ندارد و الا نمی شود، ممکن است این وکیل کارهایی انجام داده باشد، ممکن است خرج هایی کرده باشد در راستای وکالت باز گفته نشود خرج ها را می دهد، ممکن است برخی از کارها را کنار گذاشته باشد و در این جا آمده باشد. به هر حال خیلی راحت نیست و اگر در بحث های دیگر هم راحت باشد در بحث های سیاسی راحت نیست. نمایندگان مجلس را در ابتدا می گفتند وکیل ولی به خاطر همین ملاحظات گفتند نماینده، ما چیزی به عنوان نماینده در فقه نداریم بلکه فلانی وصی است، وکیل است، ولی است این ها نهادهای شرعی است اما نماینده نهاد شرعی نیست. نمایندگان را نمی توان گفت وکیل چون بحث عزلشان چه می شود؟ به همین خاطر از ابتدایی هم که بحث مجلس در ایران مطرح شد، گفتند وکیل و برخی که مخالف بودند به خاطر همین جهات بود. رساله ی مرحوم شیخ فضل الله را من دیده ام که برخی از اشکالات ایشان بر روی وکالت است.

در ادامه ی همین بخش رأی مردم تا چه پایه از جهت گستره ی کمی یا از جهت زمانی اعتبار دارد؟ معمولاً در بحث هایی که رأی مردم مطرح می شود در بهترین شرائط ممکن زیر پنجاه درصد است. نگوید گاهی شصت در صد شرکت می کنند اولاً این ها می آیند سن هیجده سال می گذارند، سن پانزده سال می گذارند، پس آن بچه ها چه می شوند؟ به هر حال این آقایی که می خواهد به مجلس برود وکیل آن ها هم می خواهد باشد مگر این که بگوید وقتی ولی آن ها رأی می دهد رأی بچه هم حساب می شود که اگر اینطور باشد باید بگوییم اگر کسی ولایت بر دو بچه دارد خودش هم هست، رأیش سه تا حساب بشود در حالی که حساب نمی شود. یعنی اولاً یک درصدی را خارج می کنند یک درصدی هم شرکت نمی کنند. این ها را اگر حساب کنیم معمولاً در بهترین فرض ممکن پنجاه درصد می شود.

از نظر زمانی چطور؟ گاهی گفته می شود پدران ما رأی داده اند، برای ما اعتباری ندارد. آیا همینطور است؟ یعنی از جهت زمانی وقتی یک نسلی تقریباً اکثریتش عوض می شوند چی؟

این ها سؤالاتی است که هست. باز در ادامه ی همین بخش خیلی از اوقات ما یک مرحله ای داریم مثل ریاست جمهوری و گاهی

هم دو مرحله ای داریم مثل این که مردم خبرگان را انتخاب می کنند و خبرگان رهبری را انتخاب می کنند، آیا انتخاب و رأی مردم در هر دو شکلش درست است یا یک شکلش درست است و دیگری اشکال دارد؟ برخی از عالمان علوم سیاسی می گویند انتخابات دو مرحله ای به مراتب ثمراتش بیشتر از انتخابات یک مرحله ای است. آن جایی که مردم نخبگان را انتخاب کنند و نخبگان یک شخصی را انتخاب کنند.

این ها همه سؤالاتی بود که در بخش اول مورد بحث و گفتگو قرار می گیرد اما می آیم سراغ بخش دوم یعنی نهادهای پدید آمده از رأی مردم. نمایندگان مجلس نهاد پدید آمده با رأی مردم است، ریاست جمهوری نهاد برآمده از رأی مردم است؛ این ها رابطه اشان با رهبری نظام چه می شود؟ آیا این ها حکم معاونان رهبری را دارند یا این که از طرف مردم انتخاب شده اند اما اعضای رهبری هستند؟ اگر اینطور باشد قهرا مسئولیت ها برمی گردد به رهبری چون این ها بازوها و معاونان او هستند، مگر این که بگوییم این ها بازوها و معاونان و در واقع مشاوران او هستند و در مشورت هم صاحب رأی هستند. یک بحثی دارد که اگر رهبری افرادی را به مشورت می طلبد آیا نهایتا باید رأی خودش را فرمان دهد یا رأی اکثریت را با مشاوران؟ یعنی رأی مشاوران طریقیست دارد یا موضوعیت دارد؟ شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل این آیه برای پیامبر آمده است اما کسی برای غیر پیغمبر را با واسطه بخواند و اینطور معنا کند که مشورت کن اما وقتی تصمیم گرفتی خودت رأی بده و جلو برو یا این که بگوییم چرا آیه را اینطور معنا می کنید؟ اینطور بگویید: مشورت کن، مشورت هم جدی باشد، آن ها هم رأی بدهند منتهی وقتی همه به یک رأی اکثریت رسیدید عزمت بر آن اکثریت توکل علی الله که آن وقت مشورت پیامبر هم در فرآیندش و هم در برآیندش فرمالیته نیست که بگوییم پیامبر می خواسته ظاهر سازی کند والا اهل مشورت نبوده است، اگر اینطور گفتیم مسئولیت پخش می شود یعنی یک طور دیگر این رابطه معنا می شود ولی اگر گفتیم مشاورانی هستند که فقط نظر می دهند فرق می کند. یا بگوییم این ها معاونان و اعضای رهبری نیستند، این ها نهادهایی هستند جداگانه با مسئولیت هایی جداگانه. بپذیرید که بحث های سختی در پیش است و علی رغم این که این مسائل ده ها سال است اطرافش بحث می شود مثل این که امروز دارد مطرح می شود. با این که ادبیات نسبتا دارد اما چگونه است که گویا ادبیات ندارد. جهتش هم در طول حداقل از مشروطه به این طرف یا چهل سال بعد از انقلاب، بحث نه این که ماهیت سیاسی اجتماعی غلیظ داشته است لذا گاهی از مسیر علمی خودش خارج شده است و افرادی جانب دارانه صحبت کرده اند حال بدون این که صلاحیت علمی و فقهی داشته باشند یا اگر صلاحیت داشته اند جانبدارانه صحبت کرده اند. یعنی یک گزینه ای داشته اند و باید آن را ثابت می کردند. گاهی هم از نظر ابزار و مدیریت علمی بحث نشده است. این است که در این چند دهه بحث هایی که صورت گرفته است این آسیب ها را هم برخی از آن ها داشته است. برخی می گویند این بحث در کشور ما و در فقه ما از دوران مشروطه، از دوران محقق خراسانی و محقق نائینی مطرح شد در اوج مشروطه که این ها آمدند صحبت از رأی مردم، تحدید سلطنت و خروج سلطنت از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه یعنی از اول این مسأله سیاسی متولد شد، سیاسی که بود، بحثش هم سیاسی متولد شد البته این به این معنا نیست که بحث ها ارزشمند نبوده و زحمت ها بی ارزش بوده است.

الآن هم که بحث می شود یا شده است ابزار مناسب نیست. مثلا گاهی اوقات وقتی می خواهند یک نسبتی بدهند به یک شخصیت قابل احترامی که نظرش حداقل برای خیلی از افراد مرجعیت دارد می آیند به سخنرانی شخص در یک جمع غیر آکادمیک، در جمع یک گروه تمسک می کنند. به نظر من این پختگی ندارد. یک مرتبه انسان مسأله می گوید این فرقی ندارد چه در کلاس درس بگوید و چه در جمع افراد خاصی، در جمع رزمندگان یا مسئولان بگوید ولی یک مرتبه یک مسأله ای که سیاسی اجتماعی است را بیان می کند، من دیده ام گاهی از افرادی می آورند در سخنرانی هایش بله گاهی صحبت هایش به اندازه ای متعدد است، به اندازه ای روشن است و مشخص است که به آن معتقد است این جا اشکالی ندارد و الا استدلال عمیقی نیست. و لذا همین افراد به لوازم حرفشان معتقد نیستند در حالی که ناقل سخن می خواهد لوازم حرف را بار کند. طرف یک مطلبی را در یک جمع غیر آکادمیک گفته است، حرفش لوازمی دارد، از رفتارها و فقهش استفاده می شود که به این لوازم ملتزم نیست اما ناقل سخن می خواهد آن لوازم را بار کند چنان که برخی اوقات بدون شأن صدور، بدون شأن نزول حرف نقل می شود. مثلا مرحوم نائینی یک حرف هایی در این زمینه دارد، برخی از اندیشمندان ما در دوران معاصر از کلمات ایشان استفاده می کنند برای اثبات دموکراسی و رأی مردم در حالی که باید دید مرحوم نائینی این را در مقابل چه می گوید؟ اگر کسی مثلا از رأی مردم گفت برای تحدید سلطنت، برای دفع افسد آیا می شود گفت نظام اسلامی مورد نظر آقای نائینی این است؟

البته بنده اصرار ندارم که رد کنم ولی می خواهم بحث را به صورت علمی پیش ببریم. این ها باید بیشتر مورد دقت قرار بگیرد و اگر خواستیم مطلبی را به کسی استناد بدهیم باید به گونه ای باشد که در نگاه علمی عمیق مورد مناقشه قرار نگیرد.

الحمد لله رب العالمین